



# بخش نظری تاریخ

عبدالمجید معادیخواه

## تاریخ در پرتو خورشید

(۵)

### سرکوبی توطئه جمل

علی (ع) را دل در اجرای عدالت می تپید؛ و کاخ سبز در اندیشه ریاست چند روزه بود؛ در میان یاران مولا (ع) نیز کسانی را سیاست انقلابی آن حضرت ناپسند آمد؛ چرا که بر زراندوزیشان راه می بست. پیش از این یادآور شدیم که عوامل نفوذی کاخ سبز را در میان انقلابیون حضوری مودیان بود. این همه، زمینه ساز توطئه جمل گردید و بصره به آشوب کشیده شد. ساده اندیشان سازش را پیشنهاد می کردند و بت شکن زمان سرکوبی را فرمان داد:

از سخنان آن حضرت است

در آن هنگام که از او درخواست شد کار طلحه و زبیر را  
پی گیری نکند و آهنگ جنگ با آنان ننماید

به خدا سوگند که من، نه آن کفترم که به ضرب - آهنگهای پیاپی و طولانی  
صیاد به خواب رود تا جوینده اش به او برسد و نخجیرگر کمین کرده در راهش، او  
را بفریبد و به او دست یابد و شکارش کند. من با نیروهای گرویده به حق، فزاریان  
از حق را سرکوبی می کنم و با سربازان آماده و به فرمان، دودلان و سوسه گر را درهم

می‌کوبم؛ و مطمئن باشید که تا فرارسیدن مرگ از این روش دست نخواهم کشید. خدای را سوگند که از روز وفات پیامبر خدا - که درود خدا بر او و بر خاندانش باد - تا امروز، مدام تخته نشان حق‌کشی حق‌کشان بوده‌ام و گرفتار خودکامگی خودکامگان. (خورشید بی‌غروب، ۲۷).

و هم‌رهان سست عناصر به توجیه پناه بردند و بیعت خویش را صوری قلمداد کردند؛ و «او» پاسخ فرمود که:

او بر این پندار است که تنها با دستان خود بیعت کرده، قلبش هماهنگ دستها نبوده است! پس آنچه مسلم است این است که او به بیعت اقرار می‌کند، اما مدعی است که در نهان اندیشه‌ی دیگری داشته است (و بیعت بر او تحمیل شده است). بر این مدعا باید دلیل روشنی بیاورد وگرنه باید در برابر آنچه به انکارش برخاسته است، سر تسلیم فرود آورد. (خورشید بی‌غروب، ۲۹).

در نگاه سطحی یاران، درگیری میان آن حضرت با طلحه و زبیر - هم‌زمان دیروز - بود؛ ولی از چشمان تیزبین «او» پوشیده نبود که این، دست اهریمن زمان و فرزند ابوسفیان است که از آستین اینان بیرون آمده است:

به هوش باشید که اینک شیطان، هواداران خود را گرد آورده، نیروهای سوار و پیاده‌اش را فراخوانده است. اما این همه برای من هیچ است، چرا که بینش من همواره با من همراه است. هرگز حقایق را بر خود مشتبه نساخته‌ام تا عوامل دیگر را زمینه‌ی اشتباه‌آفرینی شود.

به خدا سوگند که برای این توطئه‌گران و نیروهای شیطانی چنان آگیری بسازم که، جز خود من، هیچ‌کس را توان نهی کردن و خشکاندن آن نباشد؛ هر کس به آن درآید، یارای بیرون رفتن از آن نداشته باشد و چون از آن رهایی یابد، دیگر به سویش بازنگردد. (خورشید بی‌غروب، ۳۱).

به هوش باشید که اینک شیطان حزب خویش را برانگیخته است و هوادارانش را فراهم خوانده است، تا دیگر بار جور را به پایگاه‌های دیرینش بازگرداند و باطل را بر اریکه‌ی قدرت بنشاند.

به خدا سوگند که اینان، در کارنامه‌ی من، منکری نیافته‌اند و هرگز در روابط دوجانبه‌مان حکمی به انصاف نداده‌اند؛ از من حقی می‌طلبند که خود رهایش کرده‌اند و خونخواه خونی شده‌اند که خود آن را ریخته‌اند. در ریختن آن خون\* اگر

\* خون خلیفه‌ی سوم، عثمان.

من نیز شرکت داشته‌ام، آنان هم سهیم بوده‌اند، و اگر بی‌کرمک من آن خون را ریخته‌اند، پس تنها آنان باید پاسخگویی باشند و مهم‌ترین دلیلشان گریبانگیر خود آنها است.

اینان، پستان مادری را می‌مکنند که شیرش خشکیده است و در پی زنده کردن بدعتی در تلاش‌اند که دیگر مرده است. ای دعوت‌گر نگون‌بخت، بنگر که این صدا از کدامین حلقوم و پاسخ به چه کسی است!

پاسخ اینان را به خدای حوالت می‌دهم که بدان رویداد آگاه است و به داوری او است که خرسندم. اگر از فرمانم سرپیچند با دم شمشیر پاسخشان می‌گویم، که درمان باطل و دفاع از حق را، برای لبه‌ی تیغ بسنده است. این از شگفتیهای زمانه است که مرا پیام داده‌اند تا برای مقاومت در برابر سرنیزه‌هاشان خویش را آماده کنم، و برای دریافت ضربه‌های شمشیرهاشان شکیبایی بیاموزم!

مادر به سوگشان بنشیند! سابقه‌ی طولانی مبارزات من بر این واقعیت تأکید دارد که فراخواندن به میدان پیکار هرگز مرا تهدیدی نبوده است و از زخمهای نیزه و شمشیر نگرانی و هراسی نداشته‌ام، چرا که بر باور و یقین به پروردگار خویش تکیه دارم و دیانت‌م را زنگار شبهه‌ای نیالوده است. (خورشید بی‌غروب، ۴۴).

نبرد، پس از اتمام حجت آغاز شد و مولا پرچمدار را چنین فرمود:

اگر کوهها بجنبند، تو بر گام‌جایت پای بفشار و محکم بمان، دندانهایت را بر هم بفشار، از عاریت دادن جمجمه‌ات به خدای جهان، دریغ مدار، گامهایت را، چونان دو ستون پولادین، از سنگ و صخره بگذران و بر زمین سخت فروکوب و نگاهت را به دورترین نقطه‌ی سپاه دشمن بیفکن و دیده فرویند و بدان که یگانه نصرت‌دهنده‌ی راستین)، تنها، خداوند سبحان است. (خورشید بی‌غروب، ۳۲).

کاخ سبز در این توطئه شوم از احساسات همسر پیامبر، عایشه سود برد؛ و مولا<sup>(۱)</sup> را سخنی است در سرسپردگی به زنان که تحقیق پیرامون آن، مجالی دیگر می‌طلبد. (نگاه کنید به خورشید بی‌غروب، ۱۱۰).

باری، سرکوبی آشوبگران جمل، به‌رغم آنکه ضرورتی اجتناب‌ناپذیر بود، فاجعه‌ای شوم و تلخ نیز بود؛ که پس از پیروزی، علی<sup>(ع)</sup> با چشم اشک‌آلود، جسد هم‌رزم دیروز خویش (طلحه) را می‌نگریست و زمزمه می‌کرد:

اینک ابومحمد در این جا غریب افتاده است؛ به خدا سوگند که هرگز خوش نداشت‌م که قریش را سرنوشت چنین باشد که کشتگان‌شان در زیر ستارگان باشند!

من به خونخواهی، به فرزندان عبدمناف دست یافتم ولی اعیان بنی جمح از چنگم گریختند. در هر حال، آنان به آهنگ مقامی گردن کشی کردند که شایسته‌اش نبودند، پس قبل از رسیدن به آن گردنهاشان شکسته شد. (خورشید بی‌غروب، ۳۷۲).

پیش از آنکه کار به خونریزی انجامد نیز، «او» بسیار کوشید که هم‌زمان دیروز را به راه آورد و حرمت عواطف انقلابی را پاس دارد:

### از سخنان آن حضرت

خطاب به ابن عباس به هنگام گسیل داشتن وی برای دعوت از  
زیر به فرمانبرداری و گفت‌وگو با او پیش از درگیری جنگ  
جمل

بکوش تا با طلحه برخوردی نداشته باشی که چون بازش یابی، گاوی وحشی‌اش بینی که شاخش را تابیده‌اند. طلحه چنان خودخواه و مغرور است که اگر سرکش‌ترین مرکبها را زیر ران داشته باشد، آن را راهوارترین می‌خواند! لیکن تلاش کن که بازبیر دیدار کنی، که او مردی نرم‌خو است، و بگویش که پسرخاله‌ات پیام داده است که دیروز، در حجاز، به رسمیت شناختی و امروز، در عراق، موضع مخالف گرفته‌ای، راز این تغییر موضع فاحش در چیست؟ (خورشید بی‌غروب، ۶۰).

شگفتا! همان کسان که پذیرش خلافت را بر علی (ع) تحمیل کردند، پیش از دیگران به روی وی شمشیر کشیدند؛ و درست در همان لحظه‌ها که فرزند راستین بعثت را از دیدن کشته‌های این فاجعه، چشم اشک‌آلود بود، کاخ سبز از پیروزی در اوج کامروایی قرار داشت و بر پیروزی سیاست اهریمنی خود قهقهه می‌زد!

اینک مدینه به کوفه جای سپرده است و حجاز و عراق در برابر شامات صف‌آرایی می‌کنند. ژرف‌اندیشان را تردیدی نیست که معاویه پس از دریافت حکم عزل، تسلیم نخواهد شد؛ پیک رهبر را در شام اقامت به درازا کشیده، فرزند ابوسفیان با سیاست دفع‌الوقت به فراهم ساختن زمینه‌های روانی جنگ موزیانه دست زده‌است و در این کج‌راهه، از کینه دیرینه «شرحبیل» با پیک آن حضرت، سود می‌برد. توطئه آن چنان ماهرانه است که شرحبیل از زبان معاویه سخن می‌گوید و بر

ضرورت انتقام خون عثمان از علی (ع) پای می فشارد و معاویه، ریاکارانه ابراز تردید و وسوسه می کند . . .

نمی دانیم، شاید همان ستون پنجم معاویه که پیش از این بدان اشارتها رفت، جوسازی علیه جریر - پیک آن حضرت - را دامن می زند که: باید به سوی شام هر چه زودتر حرکت کرد، جریر خیانت کرده و . . .

اما، رهبر امت، پخته تر از آن است که با این جوسازیها، شتابزدگی را تسلیم شود و داغ آغازگری خون ریزی و جنگ افروزی را پذیرا شود:

آمادگی من برای جنگ با شامیان - درحالی که جریر نزد آنها است - شام را به بن بست می کشاند، و شامیها را - حتی اگر طالب صلح باشند - از نیت خیرشان باز می گرداند. برای جریر زمانی معین شده است که اگر بیشتر بماند، نشان این است که یا فریبش داده اند، یا او خود در مقام سرپیچی و خیانت است؛ در آن صورت ابتکار عمل - به دور از شتاب زدگی - در دست ما خواهد بود. پس اندکی صبوری پیشه کنید، هر چند که از آمادگی شما ناخشنود نیستم. این جریان را از هر سو بررسی کردم و سرانجام، خود را بر سر دوراهی کفر و جنگ یافتم.

داستان این بود که انبوه های مردم ما، به زمامداری گرفتار آمدند که بدعتها نهاد و خلق را به فریاد آورد. مردم، اعتراض کردند، سپس به خشم آمدند و سرانجام سر به شورش برداشتند و واژگونش کردند. (خورشید بی غروب، ۷۳)

جوسازی به گونه ای دیگر موج برمی دارد، و تأخیر نبرد با معاویه به پیری و خستگی و ضعف رهبر تفسیر می شود؛ تا آنجا که رهبری به دفاع لب می گشاید:

### از سخنان آن حضرت

#### در توضیح و توجیه تعلل در جنگ صفین

اما در پاسخ این سخن و باورتان که درنگ مرا، به بد آمد از مرگ تعبیر و تفسیر می کنید، به خدا سوگند که چنین نیست و برایم تفاوتی نمی کند که مرگ به سوی من بشتابد، یا من به سوی مرگ.

و اما در پاسخ دیگر سختتان که می گوئید من در مورد مردم شام و گمراهیشان در تردیدم، به خدا سوگند که اگر هر روز - به بهانه ای - جنگ را به تأخیر می اندازم، آزمندانه امیدوارم که شاید گروهیشان فرا خود آیند و به سوی من روی نهند و به یاری

من هدایت شوند و، در روشنای حق، از ظلمت برهند، که این برای من بسی خوشایندتر از آن است که آنان را در حال گمراهی، راهی دیار مرگ کنم، هر چند که در هر صورتی، خود، بار گناهان خویش را بر دوش می کشند. (خورشید بی غروب، ۸۵)

در همین راستا، تفاوت شرایط زمانی را مورد تأکید قرار می دهد و فاصله جنگ داخلی امروز را با جنگ در رکاب پیامبر(ص) یادآور می شود:

در کنار رسول خدا - که درود خدا بر او و بر خاندانش باد- در صحنه‌ی پیکارهایی بودیم که کشتار بر محور پدران، پسران، برادران و خویشاوندان می چرخید و هر مصیبتی که پیش می آمد، جز افزایش ایمان و ایجاد انگیزه برای پیشروی در راه حق، رشد پیوستگیمان به جریان بعثت و افزونی صبر و مقاومتمان برای پذیرش زخمهایی بیشتر، اثری بر ما نمی نهاد. اما امروز با پیدایش زنگارها، کژیها، و نفوذ شبهه‌ها و تاویلها در دین، با برادران مسلمان خویش به پیکاری خونین کشیده شده‌ایم. چنین است که در آرزوی پرشدن شکافها و فراهم آمدن بازمانده‌ی نیروهای اسلام، تا بهانه‌ای بیابیم، بدان روی می آوریم و دیگر راه‌حلها را رها می کنیم. (خورشید بی غروب، ۲۰۹)

در این میان، نامه‌هایی بین عراق و شام رد و بدل می شود که نمونه‌هایی از آن در نهج البلاغه آمده است:

## از نامه‌های زیبای مولا

در پاسخ معاویه

اما بعد، نامه‌ات را دریافت کردم که در آن گزینش محمد را - که درود خدا بر او و بر خاندانش باد- از سوی خدا برای دینش یادآور شده بودی! و نیز این نکته را که خداوند، به وسیله‌ی یارانی که به حمایت وی برخاستند، تأییدش کرد! راستی را چهره‌ای که روزگار امروز از تو نشانمان داده، سخت خنده‌آور است، که تو تازه آهنگ باخبر کردنمان را از آزمون الهی و نعمتی که با بعثت پیامبر، ارزانیمان داشته است، ساز کرده‌ای! در این خصوص داستانت، داستانی کسی را ماند که خرما به خطه‌ی هجر برد\* و استاد خویش را به هم‌وردی خواند!

\* در فرهنگ فارسی «زیره به کرمان بردن» گویند.

تو بر این باورت تکیه کرده‌ای که در اسلام فلان و فلان برترین مردم اند؛ که اگر این مطلب به اثبات رسد، هیچ ارتباطش با تو نیست؛ و اگر خدشه‌ای بردارد، شخصیت تو را خدشه‌دار نکند. تو را چه که کسی را امتیازی هست یا نیست؟ یا سیاست‌گزاران و سیاست‌پذیران چه کسانی باید باشند؟ آزادشدگان دیروز و فرزندانشان را به این فضولها چه کار، که مهاجران پشتاز را طبقه‌بندی کنند، درجاتشان را ترتیب دهند و شناسای مراتبشان شوند؟

هیئات، «این صغیر تیری بیگانه است»\* و متهم، به داوری نشسته است! آی انسان، چه می‌شد اگر با دریافت لنگی خویش در جایگاهت می‌ایستادی، کوتاهی دست خویش را می‌شناختی و از گلیم خود پای بیرون نمی‌نهادی؟ تو نه سنگینی شکست خوردگان را احساس می‌کنی و نه از پیروزی پیروزمندان سودی می‌بری! در باتلاق گمراهی هر دم بیشتر فرومی‌روی و هر آن انحراف از راستای بعثت فزونی می‌گیرد. آیا تو این واقعیت روشن را نمی‌بینی - و من نه در مقام گزارش این حقایق به چونان تویی، بلکه به‌عنوان بازگویی نعمتهای خداوندی می‌گویم- که از مهاجران و انصار در راه خدا بسیاری به شهادت رسیدند و برای هر کدامشان امتیازی است؛ اما تنها هنگامی که مردمی از ما شهید شد، سیدالشهدایش\*\* خواندند و رسول خدا - که درود خدا بر او و بر خاندانش باد- به گاه نماز بر او با هفتاد تکبیر امتیازش داد؟ و نیز آیا نمی‌بینی که در راه خدا دستهای گروهی قطع شد - و برای هر کدامشان امتیازی ویژه است - اما همین که در خاندان ما چنین حادثه‌ای رخ داد، پرندهی بهشت و صاحب دو بال\*\*\* لقبش دادند؟ و اگر نه این بود که خداوند انسان را از خودستایی نهی کرده است، از فضیلت‌های بسیاری یاد می‌شد که قلوب مؤمنان با آنها آشنا است و گوش‌های شنوایذی‌فترشان اند.

باری، بیا و اطرافیان‌ت را - که به طمع شکار قدرت از راه منحرف شده‌اند - از خود بران که ما ساخته‌شدگان مستقیم پروردگار مانیم و مردم پروردگان ما، این ما بودیم که عزت دیرین و برتری پیشینمان بر قوم تو از آمیزش با شما بازمان نداشت و بزرگواران، همچون مردمی هم‌تراز، پسران و دخترانمان را به عقد پسران و دختران

\* در زبان عرب ضرب المثل است.

\*\* اشاره به شهادت حمزه عموی پیامبر است.

\*\*\* منظور جعفر عموی دیگر پیامبر است که پس از شهادت جعفر طیار لقب گرفت.

شما درآوردیم؛ درحالی که شما هرگز در آن رتبه نبودید؛ که پیامبر از ما و آن دروغزن از شما است؛ شیر خدا از ما و شیر پیمانها از شما است؛ دو سرور جوانان بهشت از خاندان ما و کودکان آتش از خاندان شمایند؛ بهترین زنان جهان افتخار ما و آن همیزم کش ننگ شما است! \* و بسیاری از این قبیل افتخارها و ننگها که مرز میان هاشمیان و امویان است.

بدین ترتیب آوازی پیشتازی ما در اسلام به تمامی گوشها رسیده است و وضع روشندان در دوران جاهلیت نیز قابل انکار نیست. و کتاب الهی امتیازهای ناب و نایابی ارزانیمان می دارد آن جا که می گوید: «... خویشاوندان را، در کتاب خدا، در رابطه با يك دیگر اولویتهایی است». \*\* و در جای دیگر که می گوید: «بی گمان سزاوارترین مردم به ابراهیم، آنان اند که از او پیروی کردند و این پیامبر و کسانی که ایمان آوردند، و خدا یاور مؤمنان است». \*\*\*

با این توضیح، يك بار با خویشاوندی و دیگر بار با اطاعت و پیروی، سزاوارتری ما بر دیگران اثبات می شود.

آن جا که بر سر خلافت پیامبر میان مهاجران و انصار بحثی درگرفت، مهاجران را تکیه بر سابقه‌ی بیشتر با رسول خدا - که درود خدا بر او و بر خاندانش باد - به پیرویشان رساند؛ که اگر معیار درستی برای آن پیروزی است، پس حق به جانب ما و برای ما است نه شما! و اگر دیگر معیاری باید، انصار همچنان مدعی خواهند ماند.

تو بر این گمان پای می فشاری که من به تمام خلفا حسد ورزیده‌ام و سرکشی و قانون شکنی کرده‌ام؛ گیرم که چنین باشد؛ این که جنایتی در حق تو نبوده است تا طرح و توجیهش با تو لازم آید!

ستمی بر تو نرفته است که پوزش طلبم <sup>علو</sup> و ر خطا رفته، تو را بازتپرسند از آن و گفته‌ای که: «من چونان شتر در مهار کشیده شدم تا از من بیعت گرفته شود». به خداوندی خدا سوگند که مرادت نکوهش من بوده است، اما ناخودآگاه در ستایشم قلم زده‌ای! قصد رسوایی مرا داشته‌ای، ولی خود را مفتضح کرده‌ای! مسلمان، تا زمانی که در دین خود شك نکرده، در باورهای یقینیش تردیدی راه نیافته

\* منظور مقایسه‌ای است میان پیامبر و ابوجهل، علی و ابوسفیان، حسن و حسین و بنی مروان و فاطمه و ام‌جمیل (عمه‌ی معاویه و همسر ابولهب) که در قرآن کریم سوره‌ی ۱۱۱، آیه‌ی ۴، همیزم کش لقب گرفته است.

\*\* قرآن کریم، سوره‌ی ۸، آیه‌ی ۷۵.

\*\*\* قرآن کریم، سوره‌ی ۳، آیه‌ی ۶۸.



باشد، به هیچ وجه نباید از مظلوم واقع شدن خویش احساس کاستی کند. البته این برهانی است که مخاطب اصلیش کسانی جز از تواند و باید با دیگران در میان نهاده شود؛ اما به هر حال به میزانی که هم اینک به خاطر آمد، برای تو نیز به قلم آوردم. سپس، ماجراهای گذشته‌ی میان من و عثمان را یادآور شده‌ای که در این مورد، دریافت پاسخ - به دلیل خویشاوندیت با او - حق طبیعی تو است. راستی را که کدامین يك از ما بیشتر با او در ستیز بود و به کشتارگاهش ره می نمود؛ کسی که به یاری عثمان برخاست، اما او نپذیرفت و گفت، بر سر جایبت بنشین؟ یا آن که عثمان از او یاری خواست و او فاصله گرفت و عوامل مرگ را به سوی گسیل کرد تا آن چه مقدرش بود به سراغش آمد؟ نه، به خدا سوگند: «خدا بازدارندگان از کارزار را در میان شما نیک می شناسد و همچنین آن کسانی را که پیوسته برادران خویش را به سوی خود می خوانند و جز لحظه‌هایی کوتاه در صحنه‌ی نبرد حضور ندارند».\*

روشن است که من هرگز بر آن نیستم که چون نسبت به پاره‌ای از بدعتهای او خشم خویش را ابراز می داشته‌ام، امروز از تو پوزش بخواهم! که اگر ارشاد و راهنمایی او در جو کنونی گناه شمرده می شود، بسیار اند ملامت‌زدگانی که هیچ گناهیشان نیست (و به قول شاعر): گناه باشد پند دایم بدگمانی آورد.

«... من تا جایی که در توانم بوده است، جز اصلاح مرادی نداشته‌ام، هر توفیقی که نصیبم شود از خدا است. توکلم به او است و در پیشگاهش انابه می کنم.»\*\*

یادآور شده‌ای که من و یارانم را از تو جز شمشیر نصیبی نیست! به خدا سوگند که تو در اوج گریه، انسان را به خنده وامی داری! چه گناه پسران عبدالمطلب را در رویارویی با دشمن روی گردان و از شمشیرها هراسان دیده‌ای؟ لختی بمان که روی به جنگ آورد حمل\*\*\*. آری، در آینده‌ای بس نزدیک، تحت تعقیب کسی قرار خواهی گرفت که اینک در جست‌وجوی اوئی، و آن چه را که از خود دور می بینی به تو نزدیک خواهد شد.

منم که با لشگری گران از مهاجران و انصار و پیروان نیک‌کردار به سوی تو

\* قرآن کریم، سوره‌ی ۳۳، آیه ۱۸.

\*\* قرآن کریم، سوره‌ی ۱۱، آیه ۸۸.

\*\*\* نام یکی از قهرمانان عرب است که گروهی شتران او را به غارت بردند. او يك تنه به جنگ آنان رفت و شتران خود را از آنان بازپس گرفت.

می شتابم. لشکریانی چنان انبوه و فراوان که گرد سم ستورانشان فضا را می آکند، مردانی که از مرگ تن پوشی چسبان ساخته‌اند و آنچه را بیش از هر دیداری آرزومندند، دیدار پروردگارشان است. و این همه درحالی است که نسل رزم آوران بدر و شمشیرهای آخته‌ی هاشمیان همراهیشان می‌کند، که تو خود بهتر از هر کسی جای فرود آمدن پیکانهایشان را در تن برادر، دایی، نیا و دیگر اعضای خانواده‌ات می‌شناسی، «... و آن، از ستم‌گران چندان دور نیست»\*. (خورشید بی‌غروب، ۴۶۴ - ۴۶۱)

## نامه‌ای دیگر

از: بنده‌ی خدا، علی امیرمؤمنان

به: معاویه ابن ابی سفیان

تو خود نیک می‌دانی که تمامی اقدامها و مواضع مرا در برابر شما، توجیه روشنی است. من، از رویارویی با شما در پرهیز بودم تا آن‌چه ضرورت تاریخ بود، به وقوع پیوست. در این زمینه سخن دراز و گفتار بسیار است. باری، آن‌چه گذشتنی بود، گذشت و آن‌چه آمدنی بود، پیش آمد. اینک از همه‌ی کسانی که در حوزه‌ی قدرت تواند بیعت بگیر و خود در رأس هیأتی از یارانانت به سوی من بیا! (خورشید بی‌غروب، ۵۶۳)

تاریخ در یک زمان، نظاره‌گر صف‌آرایی شگفتی‌آوری است؛ یک سو فرمانروایی کاخ‌نشین و خودکامه که جز به منافع و شهوات خود نمی‌اندیشد و مفهوم امت و مصالح ملت را در اندیشه و نگاهش جایگاهی نیست؛ هر ضعف فرهنگی در مردم، او را اهمی است در پی‌گیری اهداف شخصی و نژادی. مردم شام از دل و جان پذیرای ولایت اهریمنی او شده‌اند و کور و کر گوش به فرمان و سرسپرده اویند:

آنان، شیطان را ملاک کار خویش گرفتند و، در برابر، شیطان نیز آنها را به انبازی خویش برگزید و در جانشان لانه کرد و تخم گذاشت و جوجه پرورد و آرام آرام به نشو و نمایش ادامه داد (تا تمامت هستیشان را فراگرفت). چنین است که شیطان با چشمانشان می‌بیند و با زبانهایشان سخن می‌گوید؛ و بر امواج لغزشهایشان

\* قرآن کریم، سوره‌ی ۱۱، آیه‌ی ۸۳.

می نشاند و لغزشها را در نگاهشان می آراید؛ گویی که خود در سلطه‌ی اهریمنی شریک اند و زبانشان ابزار یاوه‌های شیطان است! (خورشید بی غروب، ۲۸)

شامیان مشتی جفاکار و اوباش و برده و فرومایه‌اند که هر یک از سوی گرد آمده‌اند و آمیزه‌ای از گرایشها و ضعفهای گونه‌گون‌اند. در زمره‌ی آنان‌اند که باید ژرف‌اندیشی در دین، ادب، دانش و تجربه‌آموزند؛ با سیاستی سالم چندی دستگیری شوند؛ چرا که اینان نه از مهاجران و انصاراند و نه از کسانی که در ایمان و سرایش جایگاهی داشته باشند. (خورشید بی غروب، ۴۲۵)

و در دیگرسو، رهبری که دلش جز به عشق خدا و خلق نمی تپد و در راستای پی‌گیری آرمانهای بعثت و سعادت امت، سر از پا نمی شناسد؛ و در اندیشه و احساساتش، وابستگی به زور و زر و لذات و شهوات مادی را جایگاهی نیست؛ با یارانی که جرعه‌جرعه شرنگ غم و اندوه به کامش فرومی ریزند، و لحظه‌های زندگی او را از شکنجه‌های روحی می‌آکنند:

الا ای مردمی که بدنهایتان در کنار هم و گرایشهایتان ناهمگون و ناهمسو است، سخن و شعارتان، سنگ سخت را نرم می‌کند و عملکردتان، دیگ طمع دشمن را به جوش می‌آورد.  
در نشستهای سیاستان، طرح‌کننده‌ی تندترین شعارهایید و در هنگامه‌ی نبرد جز فرار، فرار، شعاریتان نیست!

کسی را که چونان شمایش مخاطبهایی باشد، دعوتش را هیچ ارجی نماند، و دلی که همپای رنج شما تپید، هرگز نیاساید. عذرهایتان پوچ و بی‌راه است و به بهانه‌تراشیهای بدهکاران بدحساب می‌ماند! راستی را که ذلیل نمی‌تواند مانع و مدافع ظلم باشد؛ و حق جز با تلاشی سخت فراچنگ نیاید.

اگر امروز از خانه‌ی خود دفاع نکنید، می‌خواهید مرزبان کدام وطن باشید؟ اگر همپای من از پیکار دریغ ورزید، می‌خواهید دوشادوش کدام رهبری پیکار کنید؟ آن که شما فریبش دهید، راستی را که باید سخت ابله و فریب‌پذیر باشد، و کسی که در پیکار کمانش را به تیرهای وجود شما مسلح کند، بی‌تردید با بی‌اثرترین سلاح به میدان آمده است، و آن که دشمن را با شما هدف قرار دهد، با پیکان شکسته دشمن را نشانه گرفته است.

من، دیگر نمی‌توانم هیچ سخنی از شما را راست بینگارم و به یاری شما، به کوچک‌ترین نصرتی امید ببندم، یا با تکیه بر نیروی شما هیچ دشمنی را تهدید کنم!

آخر، شما را چه می شود؟ دارویتان چیست؟ و درمانش چه گونه است؟ تا باور کنید که دشمن نیز مردانی چون شما است.

دیگر بس کنید این همه گفتار بی دانش، غفلت بی پارسایی و طمع به ناحق را! (خورشید بی غروب، ۵۸)

از دیگر سو، خطه حکومت اهریمن غرقه در ناز و نعمت و بهره مند از ثبات و آرامش است، با ارتشی مجهز و تازه نفس؛ در حالی که حجاز و عراق را بحران از هر سو فرا گرفته و مردمش را تن و روح از جنگ - به ویژه جنگ داخلی ناشی از آشوب بصره - خسته است.

در نگاهی دیگر، کاخ سبز در همه جای حجاز و عراق از گذشته - در دوران حاکمیت عثمان - مهره چینی دارد و در میان نیروهای انقلابی نیز شاخه ای را نفوذ داده است؛ و حکومت مرکزی را در شام پایگاهی نیست...

با این همه، فرزند کعبه، نابسامانیها را سامان می دهد، نیروهای پراکنده را متحد می سازد، با هوشیاری توطئه ها را خنثی می کند، آشوبگری را سر می کوبد، بر جوسازیها چیره می شود، و به هنگام، عزم نبرد با اهریمن زمان را جزم می کند. به زرمه هایش گوش بسپاریم که چگونه فضای خشک و پر خشونت جنگ را با نیایش حق، تلطیف می کند:

### گفتاری است از آن حضرت

در آستانه ی حرکت به سوی شام

سپاس خدای را، در فرود هر شب و گسترشش.

سپاس خدای را، در طلوع هر ستاره ای و غروبش.

سپاس خدای را، که دهش اش فراگیر است و پاسخ بخشش اش، امکان ناپذیر.

اما بعد، من، جلودارانی گسیل داشته ام و به آماده ماندن در کناره ی فرات - تا

دریافت دستور بعدی - فرمانشان داده ام. اینک بر این اندیشه ام که با شکافتن آب

و عبور از آبراهه خود را به دیگر رزمندگان برسانم و آن گاه با بسیج گسترده و پیوسته ی

تمامی شما و آنها - از آنان به عنوان نیروی پشتیبانی شما - در یورش به دشمن - سود

جویم. (خورشید بی غروب، ۷۸)

در دوران - نسبتاً طولانی - جنگ، ستون پنجم دشمن نیز بی کار نمی نشیند؛

و هر از گاه، نغمه‌ای ناموزون سر می دهد؛ و در منحرف ساختن اندیشه و احساس به بیراهه می کوشد. مطرح شدن پرسشهای انحرافی، نمونه‌ای از این کوشش اهریمنی می تواند باشد:

## از سخنان آن حضرت است

در هنگامه‌ی صفین یکی از یاران امام حضرتش را گفت:  
«درحالی که شما از هر کس دیگری تصدی خلافت را سزاوارتر  
بودید، چه‌گونه قومتان شما را از آن باز داشت؟» امام در پاسخ  
گفت:

ای برادر بنی‌اسلدی، تو آنی را مانی که تنگ اسبش سست است و او،  
بی جا، زمام را رها کرده است. با این همه، حرمت پیوند سببی تو و حقی که  
پرستش ایجاب می کند، محفوظ است. بی گمان طالب دانستنی، پس بدان که:  
داستان خودکامگی ای که در مورد خلافت، به مخالفت با ما اعمال شد - با  
آن که ما هم برتری نسبی داشتیم و هم همبستگی فکری و فرهنگیمان با رسول خدا -  
که درود خدا بر او و بر خاندانش باد - شدیدتر بود، جز نوعی انحصارطلبی از جانب  
گروهی و گذشت و ایثار گروهی دیگر، چیزی نبود. به هر حال، داور مطلق خدا  
است و بازگشت همه، در روز قیامت، به سوی او است.

واگذار آوازه‌ی تاراج آن غارتگران داستان فتنه‌ی فرزند بوسفیان بخوان  
در پی آن همه حوادث تلخ و گریه‌آور، روزگارم به خنده وامی دارد! به خدا  
سوگند که پس از این داستان، دیگر چیزی عجیب نمی نماید، داستانی بس  
شگرف که پیمانه‌ی شگفتی را لبریز می سازد و کژیهای بسیار به بار می آورد.

گروهی بر آن شدند که روشنای حق را در قندیلش بیفهرند، و فوران فیض  
الهی را در سرچشمه‌اش راه ببندند. چرا که، میان من و خود، آب را گل آلوده و  
مسموم کردند و زلال آرمانهای بعثت را به لای و لجن قدرت آلودند. باری، اگر رنج  
کشاکشها از میانمان برداشته شد، جایگاهشان را براساس حقیقت محض تعیین  
می کنم، و اگر گردونه‌ی گردون بر مداری دیگر چرخید، «با افسوس خوردن بر آنها  
خویش را فدا مکن که خداوند بر آن چه می کنند آگاه است». \* (خورشیدی غروب، ۲۸۹)

• قرآن کریم، سوره‌ی ۴۷، آیه ۳۵.

و شگفتا! که «او» در اوج درگیری سیاسی و نظامی، در لحظه‌های سرنوشت‌ساز، از يك سو با هوشیاری تمام، توطئه را راه می‌بندد، ساده‌اندیشی را نهیب می‌زند، و با این همه، حرمت فرهنگ را پاس می‌دارد؛ و پرسش را - هرچند انحرافی و در کجراهه دشمن پسند - محترم می‌شمارد و پرسشگر کج اندیش را نیز از پاسخی فراخور محروم نمی‌پسندد.

با آنکه موازنه از هر سو به زیان «او» است، دوست و دشمن را در حماسه‌آفرینی خویش به شگفتی وامی‌دارد و شبی سرد و سوزان - که به لیلۃ الیهیر در تاریخ شناخته شد - با گفتاری آتشین، یورش به قلب دشمن را فرمان می‌دهد:

الا ای توده‌های مسلمان، درون را با جامه‌ی زیرینی از خشیت و برون را با جامه‌ی زیرینی از متانت و آرامش بپوشانید. دندانها را بر هم بفشريد که در برابر شمشیرهای دشمن، جمجمه‌هاتان را مقاومتی افزون می‌بخشد. پوشش دفاعیتان را کامل و کامل‌تر کنید. پیش از آختن، شمشیرها را در نیام تکان دهید. تیز و خشم آکند در دشمن بنگرید، و از چپ و راست، با نیزه بر سپاه خصم بتازید و چالاک و پرتحرک، دشمن را نشانه‌ی تیغتان بگیرید و گام فراپیش نهد و آگاهی خویش را به این حقیقت لحظه‌ای فرو مگذارید که خدایتان زیر چشم دارد و شما همراه و هم‌زم پسرعموی رسول خداید، و از گریز شرم دارید که آیندگانتان را مایه‌ی ننگ و سرافکنندگی است، و در روز حساب، خویشانتان را آتشی سوزان. با طیب خاطر، من خاکی خویش را به من خدایی بدل کنید و به سوی شهادت، رها و سبکبال بشتابید.

شمایید که باید بر آن انبوهی عظیم دشمن و آن سراپرده‌ی طناب پیچ شده یورش آرید و ستون خیمه را - که در گوشه‌ای از آن شیطان زمان کمین کرده است - نشانه بگیرید و درهمش بریزید، که او از سوی تهاجم را چنگال پیش آورده است و از دیگر سو پای گریز را واپس می‌کشد. پس شما چندان پایداری ورزید تا (از پس فروریختن آن ستون سیاه) نور حق فوران کند و روشنایی سر برآورد که «نیروی برتر شماید و خداوند با شما است و اعمالتان را وانمی‌نهد». \* (خورشید بی‌غروب، ۹۶) شیر خدا، موازنه را به سود جبهه حق برهم می‌زند و تا آستانه پیروزی به پیش می‌تازد؛ که ناگهان دشمن جنگ افروز چهره دیگر می‌کند و شعار صلح طلبی سرمی‌دهد و قرآن را بر فراز نیزه‌ها سپر می‌سازد؛ و ستون پنجم او در دل سپاه آن

\* قرآن کریم، سوره‌ی ۴۷، آیه‌ی ۳۵.

حضرت، بذر تردید می افکند؛ و سرانجام، به پذیرش صلح تحمیلی می انجامد و بازی حکمیت آغاز می شود؛ که در آن نیز ابتکار عمل در دست دشمن است و هشدارهای پی در پی رهبر بی سود!

هشدارید، که دشمن توانست کسی را برگزیند که به چهره‌ی آرمانی او نزدیک‌ترین است. اما شما برآیند که کسی را برگزینید که بس نزدیک به نقطه‌ی مقابل چهره‌ی آرمانی شما است! همین دیروز بود که عبدالله ابن قیس\* پیرامون جنگ جمل می گفت: «این فتنه است، پس کمانهاتان را زه مکنید و شمشیرهاتان را از نیام برنکشید!» اگر دیروز راست می گفت، پس امروز که به نزد ما آمده، داوطلب شرکت در جنگ شده است در اشتباه است و اگر دروغ می گفته است که باید به او بدبین بود.

پس شما عبدالله ابن عباس را در برابر عمرو ابن عاص سپر سازید. از فرصتهای طلایی روزگار بهره گیرید و مرزهای دور اسلام را مرزبانی کنید. مگر نمی بینید که شهرهاتان مورد تاخت و تاز و دژهاتان آماج تیرها است؟ (خورشید بی غروب، ۴۲۵)

## پیدایش فتنه خوارج

از این پس، روند رخدادها، همه در کجراهه سیاست اهریمن است؛ و رهبری با عوامل نفوذی معاویه و کسانی چونان اشعث. چنین است که سرکنگبین صفرا می افزاید و روغن بادام خشکی می نماید!

آری، آنگاه که بازی حکمیت به رسوایی می انجامد و ابوموسی بازی را با ساده‌اندیشی به حریف می بازد، و جای آن است که تحمیل کنندگان حکمیت، سرزنش شوند و ساده‌اندیشان از رهبر پوزش بخواهند، جوسازی به گونه‌ای دیگر آغاز می شود که چرا رهبر، تسلیم فشار گردید و این بدان معنی است که حکمرانی جز خدای را نباشد و...

در این میان، روشنگری امام را هیچ سودی نیست، ولی او از اتمام حجت دریغ نمی ورزد:

\* ابوموسی اشعری که اشعث و هوادارانش حکمیت او را با جوسازی بر مولا(ع) تحمیل کردند.

## گفتاری است از آن حضرت

پس از ماجرای حکمیت

خدای را سپاس، هرچند که روزگار، دشواریهای گران و رویدادهای سنگین پیش آورد، و شهادت می دهم که جز خداوند یکتا و بی همتا، خدایی نیست و جز او هیچ معبودی وجود ندارد، و این که محمد - که درود خدا بر او بر خاندانش باد - بنده و رسول او است.

اما بعد، بی گمان نافرمانی از نصیحت ناصحی دلسوز و دانا و پرتجربه، برگ و بازی جز سرگردانی ندارد و پی آمدی جز پشیمانیست. در جریان این حکمیت من رأی خود را با شما درمیان نهادم و عصاره‌ی اندیشه‌هایم را باز نمودم. «اما ای کاش که از قصیر اطاعت می شد!» \* ولی شما در مقابل چونان مخالفانی ستمکار و پیمان شکنانی عصیان‌گر، از پذیرش رأی من سر باز زدید، تا جایی که نصیحت‌گر در ابراز خیراندیشی خویش به تودید افتاد، و جرقه در سنگ چخماق فرومرد، و داستان من و شما به گونه‌ای شد که آن برادر *هوازی* (شاعر)، گفته است:

در منعرج چو پند مرا ناشنیده‌اند فردا سزای سرکش‌ی خویش دیده‌اند  
(خورشید بی غروب، ۶۵).

از این بیمتان می دهم که مباد بی تکیه بر برهان روشنی از پروردگارتان و بی همراه داشتن حجتی نیرومند، در گوشه و کنار رود *نهروان* و در اندرون این گودالها، از شما جز اجساد بی جانی برجای نماند.

دنیا، شما را به ورطه‌ی تباهی می کشد و تقدیر الهی بر گذرگاهتان دام گسترده است. نه آیا که من از این حکمیت نهیتان کردم و شما گستاخانه از رایم سر باز زدید و موضع منفی گرفتید، تا آن جا که من اندیشه‌ی خویش را به پیروی از هوس شما سبک مغزان پوچ اندیش ناگزیر ساختم؟

آخر ای بی پدران، من که این فاجعه را به بار نیاورده‌ام و هرگز زیان شما را نخواسته‌ام! (خورشید بی غروب، ۶۶)

\* این جمله ضرب‌المثل مشهوری است و در آن جا به کار می رود که رای درستی مورد مخالفت قرار گیرد و این بی توجهی و مخالفت زیان به بار آورد. ر.ک. به شرحهای مختلف نهج البلاغه.



روشنگری به بن بست رسیده است و نصیحتگر به ناگزیر لب به نفرین می‌گشاید:

به باد و طوفان وبا آلوده دچار آید، و هیچ مرد کارآمدی از شما برجای نماناد! از پس ایمانم به خداوند، و جهاد دوشادوشم با رسول خدا - که درود خدا بر او و بر خاندانش باد - به کفر خویش شهادت دهم؟ اگر به چنین خواستی تن دهم، خویشتن را به مغاک گمراهی فروافکنده‌ام و از صف هدایت یافتگان، بیرون افتاده‌ام.

پس به فروترین مواضع ممکن بازگردید و گام بر گامجای پیشین خویش نهدید، و به دوران جاهلیت زشتتان رجعت کنید، و بدانید که پس از من، با ذلتی فراگیر و شمشیری آخته، رودرواید. و ستمگران سلطه یافته بر شما، خودکامگیها و ستمهاشان را سنت‌هایی ماندگار خواهند کرد. (خورشید بی‌غروب، ۸۸)

## سرکوبی خوارج

خشم شمشیر حق چونان صاعقه بر فتنه خوارج فرودمی آید؛ و پدیده شومی را که آمیزه نفاق و حماقت است، می‌سوزاند:

### از سخنان آن حضرت

هنگامی که امام جنگ با خوارج را تصمیم گرفت و خبر یافت که از پل نهروان گذشته‌اند

پیش از رسیدن به آب، گورهاشان را خواهم کند. به خدا سوگند که حتی ده نشان نیز از مرگ رهیدن را نتوانند، اما شمار تلفات شما به ده نیز نخواهد رسید. (خورشید بی‌غروب، ۸۹)

ساده‌اندیشان، فتنه خوارج را خاتمه یافته می‌پندارند؛ اما در ژرفای دید فرزندان ابیطالب، این پدیده شوم را به‌عنوان جریانی انحرافی در بستر تاریخ اسلام سهمی است و به‌رغم نابودی خوارج، خارج‌گیری - که در آن ساده‌اندیشی و تحجر ابزار نفاق و تزویر می‌شود - همچنان ماندگار می‌ماند:

## سخنی است از آن حضرت

پس از سرکوبی خوارج، کسی به حضرتش گفت: «آنان به تمامی نابود شدند!» و مولا در پاسخ فرمود:

نه، هرگز! به خدا سوگند که خوارج نطفه‌هایی در صلب مردان و زهدان زنان اند، بدان‌سان که اگر شاخه‌ای از آنان بریده شود، دگرباره برویند و سرانجام به هیأت گروههایی دزد و راهزن سربرآورند. (خورشید بی‌غروب، ۹۰)

با این همه، سرکوبی خوارج، حماسه‌ای است از قاطعیت و هوشیاری که فرزند کعبه به آن می‌بالد؛ و آن را به جراحی چشم! همانند می‌سازد:

اما بعد، ای مردم، این تنها من بودم که چشم این فتنه را از چشم‌خانه بیرون کشیدم. و جز من هیچ‌کس را جرأت چنین بر خوردی نبود، آن‌گاه که امواج سیاهیهای این فتنه بالا گرفت و هاری آن سخت شد. پس تا (انقلاب آشنایی چونان) مرا از دست نداده‌اید تمامی پرسش‌هاتان را با من در میان بگذارید. (خورشید بی‌غروب، ۱۴۷)

اما، ستمگران حاکم را نشاید که کار پاکان را قیاس از خود گیرند؛ و ساده‌اندیشان را نباید که به سود معاویه‌ها حتی بر خوارج تیغ کشند:

### سخنی دیگر

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
درباره‌ی خوارج  
رتال جامع علوم انسانی

پس از من، خوارج را مکشید، چه، آن که در جست‌وجوی حق، به گمراهه می‌رود، همسان کسی نیست که هدف باطلی را دنبال می‌کند و بدان دست می‌یابد. (خورشید بی‌غروب، ۹۱)